

بحث فلسفی [در بیان سعادت و شقاوت و رابطه اعمال با آنها و ترتب مجازات بر اعمال]

جزئیات و تفاسیل مسئله معاد، چیزی نیست که دست براهین عقلی بدان برسد، و بتواند آنچه از جزئیات معاد، که در کتاب و سنت وارد شده، اثبات نماید، و علتش هم بنا بگفته بو علی سینا این است که: آن مقدماتی که باید براهین عقلی بچینند، و بعد از چیندن آنها یک یک آن جزئیات را نتیجه بگیرد، در دسترس عقل آدمی نیست، و لکن با در نظر گرفتن این معنا، که آدمی بعد از جدا شدن جانش از تن، تجردی عقلی و مثالی به خود می‌گیرد و براهین عقلی دسترسی باین انسان مجرد و مثالی دارد، لذا کمالاتی هم که این انسان در آینده در دو طریق سعادت و شقاوت بخود می‌گیرد، در دسترس براهین عقلی هست.

آری انسان از همان ابتدای امر، هر **فعلی** که انجام دهد، از آن فعل **هیئتی** و **حالی** از **سعادت** و **شقاوت** در نفسش پدید می‌آید، که البته میدانید مراد بسعادت، آن وضع و آن چیز است که برای انسان از آن جهت که **انسان** است **خیر** است، و مراد بشقاوت هر چیزی است که برای او، از این جهت که انسان است **مضر** است.

آن گاه اگر همین **فعل تکرار** بشود، رفته رفته آن **حالی** که گفتیم: از هر فعلی در نفس پدید می‌آید، شدت یافته، و نقش می‌بندد، و بصورت یک **ملکه** (و یا بگو طبیعت ثانوی)، در می‌آید، و سپس این **ملکه** در اثر **رسوخ** بیشتر، **صورتی سعیده**، و یا **شقیه** در **نفس** ایجاد می‌کند، و مبدء **هیئت‌ها** و **صورت‌های نفسانی** میشود، حال اگر آن **ملکه سعیده** باشد، آثارش وجودی، و مطابق، و ملایم با صورت جدید، و با نفسی میشود که در حقیقت بمنزله ماده‌ایست که قابل و مستعد و پذیرای آنست، و اگر شقیه باشد، آثارش اموری عدمی میشود، که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می‌کند.

پس نفسی که **سعید** است، از آثاری که از او بروز می‌کند **لذت** می‌برد، چون گفتیم: **نفس** او نفس یک **انسان** است، و آثار هم آثار انسانیت او است، و او می‌بیند که هر لحظه **انسانیتش فعلیتی** جدید بخود می‌گیرد.

و بر عکس **نفس شقی**، آثارش همه عدمی است، که با تحلیل عقلی سر از **فقدان** و شر در می‌آورد، پس همانطور که گفتیم: نفس سعید بان آثار انسانی که از خود بروز میدهد، بدان جهت که نفس انسانی است **بالفعل لذت** می‌برد، نفس شقی هم هر چند که آثارش ملایم خودش است، چون آثار آثار او است، و لکن بدان جهت که انسان است از آن آثار متالم میشود.

این مطلب مربوط به **نفوس کامله** است، در دو طرف **سعادت** و **شقاوت**، یعنی انسانی که هم ذاتش صالح و سعید است، و هم عملش صالح است، و انسانی که هم ذاتش شقی است، و هم عملش فاسد و طالح است، و اما بالنسبه بنفوس ناقص، که در سعادت و شقاوتش ناقص است، باید گفت:

اینگونه نفوس دو جورند، یکی نفسی است که ذاتا سعید است. ولی فعلا شقی است و دوم آن نفسی که ذاتا شقی است ولی از نظر فعل سعید است.

اما قسم اول، نفسی است که ذاتش دارای صورتی سعید است، یعنی عقائد حقه را که از ثابتهات است دارد، چیزی که هست هیئت‌هایی شقی و پست، و در اثر گناهان و زشتی‌هایی که **مرتکب** شده بتدریج از روزی که در شکم مادر باین بدن متعلق شده، و در دار اختیار قرار گرفته، در او پیدا شده، و چون این صورتها با ذات او سازگاری ندارد، ماندنش در نفس قسری و غیر طبیعی است، و برهان عقلی این معنا را ثابت کرده: که قسر و غیر طبیعی دوام نمی‌آورد، پس چنین نفسی، یا در دنیا، یا در برزخ، و یا در قیامت، (تا ببینی، رسوخ و ریشه دواندن صور شقیه تا چه اندازه باشد)، طهارت ذاتی خود را باز می‌یابد.

و همچنین نفسی شقی، که ذاتا شقی است، ولی بطور عاریتی هیئت‌های خوبی در اثر اعمال صالحه بخود گرفته، از آنجا که این هیئت‌ها و این صورتها با ذات نفس سازگاری ندارد، و برای او غیر طبیعی است، و گفتیم غیر طبیعی دوام ندارد، یا دیر، و یا بزودی، یا در همین دنیا، و یا در برزخ، و یا در قیامت، این صورتهای صالحه را از دست میدهد.

باقی میماند آن نفسی که در زندگی دنیا هیچ فعلیتی نه از سعادت و نه از شقاوت بخود نگرفته، و هم چنان ناقص و ضعیف از دار دنیا رفته، اینگونه نفوس مصداق (مرجون لامر الله) اند، تا خدا با آنها چه معامله کند.

این آن چیز است که براهین عقلی در باب مجازات ثواب و عقاب در برابر اعمال، بر آن قائم است، و آن را اثر و نتیجه اعمال میدانند، چون بالآخره روابط وضعی و اعتباری، باید بروابطی وجودی و حقیقی منتهی شود.

باز مطلب دیگری که در دسترس برهانهای عقلی است، این است که برهان عقلی مراتب کمال وجودی را مختلف میدانند، بعضی را ناقص، بعضی را کامل، بعضی را شدید، بعضی را ضعیف، که در اصطلاح علمی این شدت و ضعف را تشکیک میگویند، مانند نور که قابل تشکیک است، یعنی از یک شمع گرفته، بالا می‌رود، نفوس بشری هم در قرب بخدا، که مبدء هر کمال و منتهای آنست، و دوری از او مختلف است، بعضی از نفوس در سیر تکاملی خود بسوی آن مبدئی که از آنجا آمده‌اند، بسیار پیش می‌روند، و بعضی دیگر کمتر و کمتر، این وضع علل فاعلی است، که بعضی فوق بعضی دیگرند، و هر علت فاعلی واسطه گرفتن فیض از ما فوق خود، و دانش بمادون خویش است، که در اصطلاح فلسفی از آن (ما به) تعبیر می‌کنند، پس بعضی از نفوس که همان نفوس کامله از قبیل نفوس انبیاء ع، و مخصوصا آنکه همه درجات کمال را پیموده، و بهمه فعلیاتی که ممکن بوده رسیده، واسطه میشود بین مبدء فیض، و علت‌های ما دون، تا آنان نیز هیئت‌های شقیه و زشتی که بر خلاف ذاتشان در نفوس ضعیفشان پیدا شده، زایل سازند، و این همان شفاعت است البته شفاعتی که مخصوص گناهکاران است.